

فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال ۲۶، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰، شماره پیاپی ۱۰۱

F. Allahyari
A. Ahangaran

فریدون اله یاری: دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان
امیر آهنگران: کارشناسی ارشد تاریخ جهان، دانشگاه شهید بهشتی

E.mail:f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

شماره مقاله: ۸۲۲

شماره صفحه پیاپی ۱۷۲۱۶-۱۷۱۹۶

جغرافیای تاریخی قفقاز از منظر مورخان و جغرافی دانان مسلمان

چکیده

قلمرو جغرافیایی قفقاز با وسعتی حدود پانصد هزار کیلومتر مربع در شمال غربی فلات ایران و آن سوی رودهای کورا و ارس، از مناطق مهم جغرافیای امروز جهان شناخته می شود. اگرچه امروزه این سرزمین دارای حدود و تقسیمات جغرافیایی مشخصی است، اما در متون جغرافیایی و تاریخی متقدم به گونه ای متفاوت معرفی شده است. بررسی تاریخ قفقاز در دوره های مختلف گویای آن است که این سرزمین در آغاز به این نام شهرت نداشته و سپس نیز این نام برای قلمرو امروزی قفقاز به کار نمی رفته است، بلکه به هر بخش از سرزمین قفقاز با نام خاصی اشاره شده که مبتنی بر ویژگی های قومی یا نام دودمان های فرمانروایی آن بوده است. سرزمین کنونی قفقاز به طور قراردادی به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می شود که از قفقاز شمالی در پاره ای از آثار مورخان و جغرافیدانان مسلمان ذکری به میان نیامده و آن دسته هم که از آن یاد کرده اند، برای هر منطقه از آن نام خاصی را ذکر نموده اند؛ چنانکه به سرزمین های نزدیک به کوه قفقاز در قفقاز شمالی که خزران سکونت داشتند، سرزمین خزران یا کشور خزر گفته اند. از این رو، بررسی جغرافیای تاریخی قفقاز بر اساس متون جغرافیایی و تاریخی متقدم ضروری به نظر می رسد. بدین روی، این پژوهش بر آن است که جغرافیای تاریخی قفقاز، وجه تسمیه و حدود جغرافیایی این سرزمین را بر پایه متون تاریخی و جغرافیایی سده های نخست تا قرن نهم هجری - که در طی آن بیشترین کتب تاریخی و جغرافیایی تدوین

شده است - در اندیشه و آثار مورخان و جغرافیدانان مسلمان، بر پایه روش توصیفی و تحلیلی و با استفاده از اسناد کتابخانه‌ای بررسی کند.

واژه‌های کلیدی: قفقاز، ارمنیه (ارمنستان)، اران - آلبانیا (آذربایجان)، گرج-کرج (گرجستان)، قبق - قیتق (داغستان)

مقدمه

جغرافیا دانش پی بردن به روابط و وابستگی‌های بین عوامل محیطی با اشکال گوناگون زندگی بشر در بستر تاریخ است. مورخان با مساعدت علم جغرافی و موضوع‌های مورد مطالعه آن، همچون: وضعیت و موقعیت طبیعی زمین، مرزها و نوع راه‌ها و... که همه و همه از عوامل تاثیرگذار بر زندگی بشر در طول زمان و در بستر تاریخ هستند، به بررسی تاریخ اقوام و ملت‌ها می‌پردازند و اهمیت یک منطقه را به لحاظ نظامی، اقتصادی، مذهبی و همانند این‌ها در طول تاریخ شناسایی می‌کنند. این‌گونه است که این پیوندها و تعاملات دو سویه، افزون بر این که از یک سو باعث فراهم آوردن زمینه‌های مشترکی برای ایجاد تفاهم و همکاری بیشتر میان مورخ و جغرافیدانان گردیده، باعث مطرح شدن گرایش و رشته‌ای با عنوان جغرافیای تاریخی در پاره‌ای از مراکز علمی جهان شده است. موضوع جغرافیای تاریخی را می‌توان تبیین تغییرات عوامل جغرافیایی در طول زمان دانست که در آن، تأثیر گذشت زمان و مداخله بشر در طبیعت، در مقابل تأثیر عوامل جغرافیایی بر پدیده‌های تاریخی بررسی می‌شود؛ چنانکه مورخ با استفاده از جغرافیای تاریخی و نقش آن در بررسی‌های تاریخی می‌تواند به چگونگی تحولات و تغییراتی که در بستر جغرافیایی یک منطقه، یک ناحیه و حتی یک کشور در طول زمان رخ داده است، پی‌برد. بر این پایه، برخی مناطق جغرافیایی جهان به سبب پاره‌ای ویژگی‌های طبیعی و سوق الجیشی در دوره‌های مختلف تاریخی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند.

قفقاز از جمله این مناطق است که افزون بر تحولات تاریخی روی داده در بستر جغرافیایی آن، تاثیرات فرامنطقه‌ای آن نیز محل تامل است. از این رو، این پژوهش بر آن است تا چگونگی معرفی قفقاز را در متون جغرافیایی و تاریخی دوره اسلامی تا سده نهم هجری قمری بررسی کند.

پیشینه تاریخی و وجه تسمیه قفقاز

قفقاز سرزمینی است به وسعت نیم میلیون کیلومتر مربع که چهره طبیعی آن را رشته کوه‌ها، دره‌ها و دشتهای بین کوهی، شکل داده‌اند. این منطقه، از شرق به غرب بین دریای خزر و سیاه، از شمال به منطقه پستی به نام مانیچ، و از جنوب به ناحیه پستی که رودخانه کُر و ارس در آن جریان دارد و فلات ارمنستان محدود می‌گردد. در منابع، از قفقاز به عنوان منطقه‌ای یاد می‌شود که نه تنها رشته کوه‌های قفقاز، بلکه سرزمین‌هایی را که در شمال و جنوب آن قرار دارد، در بر می‌گیرد. به طور قطع، معلوم نیست چه کسانی نام قفقاز را بر این منطقه نهاده‌اند. به این نام، نخستین بار در سال ۴۷۹م که به وسیله بومیان قدیم داغستان استعمال شده، برخورد می‌شود؛ چنانکه امروزه روستایی به نام قفقاز در وادی سمور، واقع در داغستان وجود دارد (گوگچه، ۱۳۷۳، ۱). برخی نیز بر این عقیده‌اند که اولین بار واژه قفقاز بر اثر آشیل، نمایشنامه نویسن یونان باستان در درام «پرومتی زنجیر شده» ذکر شده است. (اوتیس هووی،^۱ ۱۹۰۴، ۳۳۴) این گفته می‌تواند بیانگر این امر باشد که شاید واژه قفقاز در نام‌های یونان باستان ریشه داشته است.

مارکوارت واژه قفقاز را برگرفته از واژه فارسی «گپ‌که» از ترکیب واژه‌های «گپ=بزرگ» و «که یا کوه» به معنای کوه بزرگ می‌داند (امیر احمدیان، ۱۳۸۱، ۶). با توجه به اینکه امروزه در بسیاری از لهجه‌های منشعب از زبان فارسی، از واژه «گپ» به معنای بزرگ استفاده می‌شود، می‌توان این استدلال را به حقیقت نزدیک دانست.

فردوسی^۱ در جای جای اثر خود همواره از واژه قاف برای قفقاز استفاده نموده است. این اقدام فردوسی آدمی را به این اندیشه وا می‌دارد که شاید منشأ نام قفقاز از واژه «کوه قاف» از نام‌های جغرافیایی و اساطیری ایران بوده باشد که این شاعر بزرگ استفاده کرده است. شعرای ایرانی منطقه قفقاز، چون نظامی گنجوی^۲ و خاقانی شروانی^۳ نیز در دیوان‌های خود از قفقاز و مناطق آن بسیار یاد نموده‌اند. به نظر می‌رسد ایشان به ویژه خاقانی از فلات باستانی ایران آگاهی داشته و منطقه قفقاز را جزئی از فلات باستانی ایران و جزو لاینفک جغرافیای طبیعی آن به شمار آورده‌اند.

تقسیمات جغرافیایی و نواحی قفقاز

مورخان و جغرافیای‌دانان مسلمان هر کدام در مورد جغرافیای قفقاز با توجه به ملاحظات و یا دیده‌های خود، تقسیماتی را لحاظ نموده‌اند. چنانکه اکثر آنان اران و گرجستان را جزئی از ارمنستان ذکر کرده و در مورد داغستان جز با نام کوه‌های قبق، قیتق و یا کوه لکزی ذکر می‌نمایند. در این پژوهش بخش‌های قفقاز با توجه به تقسیمات کنونی آن و از دیدگاه مورخان و جغرافی‌دانان مسلمان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف) ارمنستان

نام ارمنستان برای اولین بار در کتیبه داریوش هخامنشی که به ۵۲۱ ق م مربوط است، دیده می‌شود و با نام ارمنیا از آن یاد شده است (پاسدر ماجیان، ۱۳۷۷، ۷). مسعودی در باره نژاد مردم ارمنستان می‌نویسد: «مردم ارمن از نژاد سقلاب‌اند.» (مسعودی، ۱۳۴۹، ۱۲۹). ابن حوقل در باره زبان ایشان می‌آورد: «زبان بیشتر مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنیه فارسی است و عربی نیز در میان ایشان رواج دارد و از بازرگانان و صاحبان املاک، کمتر کسی است که به فارسی سخن نگوید و عربی را نفهمد و بدین زبان فصیح تکلم نکند، و طوایفی از اطراف ارمنیه و مانند آن به زبان‌های دیگر شبیه به ارمنی سخن

می‌گویند.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۹۶). بر پایه گزارش‌های جغرافی‌دانان مسلمان اکثر ساکنان آن نصارایند (اصطخری، ۱۳۴۳، ۱۵۸؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۹۰؛ قزوینی، ۱۳۷۳، ۵۷۳).

شایان ذکر است که برخی جغرافی‌دانان و مورخان مسلمان، وجه تسمیه ارمنستان را برگرفته از نام ارمنی از نوادگان نوح نبی دانسته و در مورد آن چنین نوشته‌اند:

۱- «ارمنیه را به نام ارمنی بن لطی، فرزند یونان بن یافث خوانده‌اند.» (حموی، ۱۹۷۹، ج ۱، ۱۶۰؛ ابن فقیه، ۱۳۴۹، ۱۲۹).

۲- «ارمنیه از خوره‌های معتبر است که ارمنی بن کنظر بن یافث بن نوح آن را پایه نهاد.» (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲، ۵۵۵).

۳- «ارمین پسر نوح پسر سام بن نوح که سالار ارمنستان دانسته‌اند.» (دینوری، ۱۳۶۴، ۲۷).

۴- «نوردین سام را دو پسر بود یکی را آذرباد و دیگری را ارمیان، که آذربایگان و ارمینه بنامشان منسوب و نسل مردم این هر دو سرزمین از ابناء آنانند» (مجم‌التواریخ، ۱۳۱۸، ۱۴۹).

مورخان و جغرافی‌دانان مسلمان درباره حدود ارمنستان اتفاق نظر نداشته و گزارش‌های متفاوتی از این سرزمین ارائه داده‌اند. دسته‌ای از آنها تمام سرزمین قفقاز جنوبی را جزئی از ارمنیه دانسته و بر این اساس، اران را یکی از مناطق مهم آن به شمار آورده‌اند (ابن خردادبه، ۱۳۷۱، ۹۹-۱۰۰؛ یعقوبی، ۱۳۵۶، ۱۴۵؛ ابن فقیه، ۱۳۴۹، ۱۳۰-۱۲۹؛ حموی، ۱۹۷۹، ۱۹۱؛ حموی، ۱۳۴۵، ۲۲).

ابن خردادبه از این دسته در سال ۲۵۰ ق / ۸۶۴ م ارمنستان را به چهار بخش تقسیم کرده است: «ارمنستان اول شامل سیسجان و اران و تغلیس و بردعه و قبله و بیلقان و قبله و شروان (شیروان)؛ ارمنستان دوم شامل جزران و صغدبیل و باب فیروز قباز و لکز؛ ارمنستان سوم بسفرجان و زبیل و سراج طیر و بعزوند و نشوی را در بر می‌گیرد؛

ارمنستان چهارم که شمشاط و خلاط و قالیقا و ارجیش و باجنیس را شامل می‌شود. کوره‌های اران و جزران و سیسجان جزو خزر هستند.» (ابن خردادبه، ۱۳۷۱، ۱۲۱-۱۲۲). ابن فقیه آورده است که یعقوبی روزگاری طولانی در شهرهای ارمنیه سکونت داشته و حتی برای برخی از شاهان و کارداران آنجا دبیری کرده است و در ادامه از زبان یعقوبی می‌نویسد: ارمنستان صد و سیزده ملک است و هیجده هزار دهکده، اران نخستین ملک ارمنیه است و در آن چهار هزار دهکده است (ابن فقیه، ۱۳۴۹، ۱۳۴). طبق این دیدگاه، دور از واقعیت نیست که بگوییم محدوده‌ها و مرزهای هر یک از مناطق این سرزمین، دستخوش تغییر و تحول شده و در قالب و چارچوب ارمنیه، مستحیل شده است.

دسته‌ای دیگر از آنان، تنها قسمتی از قفقاز جنوبی را جزو ارمنیه تلقی کرده و در مورد اران، جدا از ارمنیه و غالباً در کنار آذربایجان و ارمنیه، بحث کرده‌اند. نویسندگان، چون: اصطخری، جیهانی، ابن حوقل، مولف حدود العالم، مقدسی، ابوالفداء و مستوفی از این دسته‌اند (اصطخری، ۱۳۴۷، ۱۵۵-۱۵۶؛ جیهانی، ۱۳۶۸، ۱۳۹؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۹۱؛ حدود العالم، ۱۳۴۰، ۱۵۹-۱۶۰؛ مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱، ۷۳؛ ابوالفداء، ۱۳۴۹، ۸۲۰؛ مستوفی، ۱۳۳۶، ۸۹).

ابن حوقل ارمنیه را به دو قسمت تقسیم کرده است: داخلی و خارجی؛ که در ارمنیه خارجی مسلمانان را همه‌کاره معرفی نموده و ارجیش منازجرد و خلاط را از مهمترین شهرهای آن نام برده و شهرهای مهم ارمنیه داخلی را دیبل، نشوی (نخجوان) و قالیقا ذکر کرده است (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۹۱). مقدسی ضمن اینکه سه سرزمین آذربایجان، اران و ارمنیه را «رحاب» می‌خواند، درباره دلیل نام گذاری‌اش می‌نویسد، «برایش نامی نیافتم که همه خوره‌هایش را در بگیرد، پس آن را رحاب نامیدم. از سرزمین‌های زیبا در کشور اسلام است و دژ مسلمانان در برابر روم به شمار می‌آید [...] فخرآور اسلام و لانه جنگ آوران است، بازرگانی سودآور و خوره‌های-شهرهای-کهن و رودهای پر آب و

دیه‌های آبادان و میوه بسیار و ویژگی های فراوان دارد.» (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲، ۵۵۴-۵۵۵).

رُحَاب یا رَحَاب جمع رَحبه است. دارای معانی، الف) سرزمین وسیع و فراخ؛ ب) سرزمینی که سرسبز و شرایط آب و هوایی آن برای کشاورزی مناسب است (لوئیس معلوف، ۱۳۷۴، ج ۱، ۵۸۸؛ دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۷، ۱۰۵۱۶-۱۰۵۱۷). بنابراین، به سرزمین پهناور و وسیع، رَحبه گفته می‌شود و مقدسی هم با توجه به همین دو معنا این سرزمین را رَحَاب نامیده است.

ب) گرجستان

گرجستان در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود، نام‌های گوناگونی یافته است. در نوشته‌های مؤلفان یونانی و لاتین «ایبریا»، «ایوریا»، «ایوریا»؛ و در منابع ارمنی به صورت «ویرک»، «وراتس» و «وریا»؛ در آثار مؤلفان عرب، جِزْزَان، کَرَج، الکرَج؛ و در نوشته‌های اروپاییان به صورت «جورجیه» و «جورجیا»؛ و در کتب روسی به صورت گِزْزِیا آمده است. گرجیان نیز سرزمین خود را با استناد به دنیای افسانه‌ای خویش «کارتلوس»، «ساکارتولو» می‌گویند (بریل^۲، ۱۹۸۳، ۴۸۶).

بلاذری در **فتوح البلدان** می‌نویسد: «طفلیس که جزو منجلیس و آن جزو جُزْزَان قرمز است» (بلاذری، ۱۳۶۷، ۲۹۰). یعقوبی نیز از گرجستان با عنوان «جزران در کنار ابخاز» (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۲، ۶۱)، و در جایی دیگر با عنوان «گرجستان» (همان، ۱۳۶۲، ج ۱، ۲۱۸) یاد نموده است که گفته اخیر مصداق اسم کنونی گرجستان امروزی است و احتمالاً بدین گونه، وی از دیگران در این زمینه متمایز می‌گردد. ابن حوقل از گرجستان با عنوان «کرج» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۸۹) و ابن عبری نیز با عنوان «گُرج» (ابن عبری، ۱۳۶۴، ۱۳۱)، ابن فقیه نیز با عنوان «جُزْزَان» (ابن فقیه، ۱۳۴۹، ۱۳۱) نام برده‌اند. ابن خردادبه نیز هنگامی که از تفلیس یاد می‌کند، آن را جزو ارمنیه الاولی که شامل

سیسجان، اران، تفلیس، بردعه، بیلقان، قبله و شروان است، به حساب می‌آورد (ابن خردادبه، ۱۳۷۱، ۱۲۲).

مسعودی با تفصیل بیشتری دربارهٔ گرجستان سخن می‌گوید. از نظر او «جوریه»، «جرجین» و «برزعه» نام‌های دیگر گرجستان‌اند و می‌نویسد: «جوریه ملکی است در مجاورت ابخاز، که قومی بزرگ و پیرو دین نصرانی می‌باشند و خزران نیز نامیده می‌شوند و تفلیس در مملکت ایشان واقع است.» (مسعودی، ۱۳۴۴، ج ۱، ۱۹۹). نکتهٔ جالب توجه در گفته‌های مسعودی این است که ضبط کلمه «جرجین» برای گرجستان شباهت کاملی با ضبط لاتین گرجستان؛ یعنی جورجیا دارد و از این نظر او را در میان مؤلفان مسلمان منحصر به فرد می‌نماید.

مقدسی در طرح جامعی که ارائه می‌دهد، ضمن تشریح واحدهای جغرافیایی، همچون: اقلیم، قصبه و شهر، سپس با اطلاعاتی وسیعتر و دقیقتر به بحث دربارهٔ قفقاز می‌پردازد. وی برای منطقهٔ قفقاز و آذربایجان کلمهٔ «رحاب» را به کار می‌برد و می‌نویسد که سرزمین رحاب دارای سه بخش، اران، ارمنیه و آذربایجان می‌باشد و تفلیس و ابخاز را از شهرهای اران می‌شمارد (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲، ۵۵۴-۵۵۵). در واقع، مقدسی در احسن التقاسیم نیکوترین تقسیم‌بندی را در مورد منطقهٔ قفقاز در میان همکاران جغرافیدان خود استفاده و تقریباً این تقسیم‌بندی امروزه نیز شایع است که شامل اران - جمهوری آذربایجان - گرجستان و ارمنیه - ارمنستان - است.

یاقوت حموی «جُززان» را نام ناحیه‌ای می‌داند که در ارمنستان واقع شده و تفلیس قصبهٔ آن است و تصریح می‌کند: «به گفتهٔ علی بن حسین در کنار مملکت ابخاز کشور جرزیه [جرزان] قرار دارد و لیکن من می‌گویم که «جُرز» همان کُرج [گرج] بوده و چون معرب گشته، جُرز شده است (حموی، ۱۹۷۹، ج ۲، ۱۲۵). این صراحت یاقوت مسلم می‌دارد که جُززان یا جُرزیه بی‌گمان همان گرجستان است. با توجه به اینکه مؤلف با تصنیف کتاب معجم الادبا دستی در ادبیات داشته، تلاش کرده است تا در ضبط کلمات

حتی الامکان وجه تسمیه و نیز اعراب صحیح اسامی را قید کند. به همین دلیل، توضیح وی در خصوص چگونگی تبدیل شدن کُرج یا گرج به جُرز کاملاً پسندیده و مقبول می‌نماید. باید افزود که نوشته‌های یاقوت می‌تواند اطلاعات دسته اولی از اوضاع جغرافیایی، تاریخی، مذهبی، فرهنگی و قومی و حتی گستره قلمرو گرجستان در اختیار هر محققى که به تحقیق و تفحص درباره گرجستان علاقه مند است، قرار دهد.

مستوفی در **نزهت القلوب**، اطلاعات خوب، اما مختصری در اختیار ما قرار می‌دهد. او از این ناحیه با نام بلاد ابخاز و گرجستان نام می‌برد و آن را به پنج بخش «الان»، «آن»، «تفلیس»، «خنان»، «قرص» تقسیم می‌کند. از دیگر سوی، مستوفی برای تعیین حدود گرجستان چنین می‌نویسد: «...حدود آن [گرجستان] تا ولایت اران و ارمن و روم پیوسته است.» (مستوفی، ۱۳۳۶، ۱۲۸). با این حساب، حدود گرجستان از شرق به اران یا جمهوری آذربایجان فعلی، از جنوب به «ارمن» یا جمهوری ارمنستان فعلی و از غرب به «روم» یا جمهوری ترکیه فعلی محدود می‌گردد.

نطنزی در **منتخب التواریخ** می‌نویسد: «گرجستان مملکتی به غایت وسیع و عریض است، چنانکه از دارالملک تفلیس تا نهایت ابخاز به یک ماه تردد کنند و عرض آن از ارزنجان به دامن البرز و لکزستان پیوندد.» (نطنزی، ۱۳۳۶، ۳۹۲). وی به خوبی طول و عرض جغرافیایی گرجستان را مشخص نموده و با این وضعیت تصویر روشنی از حدود و ثغور گرجستان در ابتدای قرن نهم هجری به دست داده است. حافظ ابرو در **زبدۃ التواریخ** بیان حدود و مرزهای آن تنها حد غربی آن را بر می‌شمارد و به آبادانی و خرمی این سرزمین که در کنار طرابزین - طرابوزان - قرار گرفته است، اشاره می‌کند (حافظ ابرو، ۱۳۷۰، ج ۱، ۵۶).

در مورد ویژگی‌های جغرافیایی و اقلیمی گرجستان، ضمن این که حمدالله مستوفی به سردی هوا در آن اشاره می‌کند (مستوفی، ۱۳۳۶، ۱۰۸)، نطنزی می‌نویسد: «ما بین این همه [مرزهای گرجستان] سرزمین کوه‌های رفیع و جنگل‌های وسیع و رودخانه‌های

بزرگ و علفزارهای گشاده واقع است.» (معین الدین نطنزی، ۱۳۳۶، ۳۹۲). همچنین، با توجه به مؤلفه‌هایی که این سرزمین را به صورت دژی استوار و تا اندازه‌ای غیر قابل نفوذ در آورده‌اند، بنابر گفته بدلیسی: «گرجستان ایالتی است که سخت به دست فاتحان می‌آید و زود از دست می‌رود» (بدلیسی، ۱۳۴۳، ۳۵). در اینجا اشاره مستقل به دو شهر و ناحیه مهم در گرجستان ضروری به نظر می‌رسد:

(۱) تفلیس

تفلیس به دلایلی همچون: موقعیت سوق‌الجیشی، مرکزیت و پایتختی گرجستان که این باعث شده از آن به عنوان دارالملک این سرزمین یاد شود، آبادانی و موقعیت برتر اقتصادی آن که شاید نشأت گرفته از وجود رودخانه کُر باشد، دیدنی‌ها و جاذبه‌های گردشگری آن، داشتن نقش حائل و حد فاصل بین جهان اسلام و جهان عیسویت؛ چنانکه در ادواری حتی شاهد همزیستی پیروان این دو مذهب در کنار یکدیگر هستیم، مورد توجه مورخان و جغرافیدانان مسلمان قرار گرفته است.

بلاذری در تعیین موقعیت جغرافیایی تفلیس می‌نویسد: «تفلیس در رستاق منجلیس از کوره جرزان [است].» (بلاذری، ۱۳۶۷، ۲۹۱) و یعقوبی آن را از ارمنستان می‌شمارد و می‌نویسد: «تفلیس شهری است در ارمنستان که میان آن و قالیقلا، سی فرسخ است و... رودخانه کبیر [که] از شهرهای قالیقلا سرچشمه می‌گیرد، سپس تا شهر تفلیس و از آنجا رو به شرق [می‌رود]» (یعقوبی، ۱۳۵۶، ۱۴۴). اما نکته جالب توجه حکایت مسعودی است که از این شهر با عنوان «ولایت تفلیس» یاد کرده است که نشانه بزرگی آن یا تقسیم آن به چند قسمت کوچکتر و یا ضمیمه کردن بعضی بخش‌ها و حومه‌های تفلیس به آن است. (مسعودی، ۱۳۴۹، ۶۰).

ابن حوقل در گفتار مفصل خویش تقریباً به تمام ویژگی‌های این شهر اشاره می‌کند، او در مورد اهمیت این شهر می‌نویسد که تفلیس شهر مرزی مهم و پُر دشمنی است که

در وسعت به باب الابواب نمی‌رسد و دو حصار از گِگل و سه دروازه دارد (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۸۹). اصطخری نیز در مورد آن می‌نویسد: «تفلیس از دربند کمتر بود، و دو دیوار دارد از گِگل، جایی پر نعمت و با میوه بسیار و کشاورزی بسیار دارد و گرمابه‌های آن بی آتش گرم شوند و در همهٔ اران شهری بزرگتر از بردع و در بند و تفلیس نیست.» (اصطخری، ۱۳۴۷، ۱۵۸).

میرخواند تفلیس را چنین معرفی می‌کند: «مدینه‌ای است در سرحد دیار کفر و بانی او انوشیروان عادل بوده و در آن بلده قوم نصاری ساکن‌اند؛ چنانکه از یک جانب اذان به سماع رسد و از طرف دیگر، صوت ناقوس» (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷، ۴۵۹). در مورد ویژگی‌های جغرافیایی آن نیز می‌نویسد که تفلیس از اقلیم پنجم است که طولانی‌ترین روزش ۱۴ ساعت و نصفی و ربعی باشد. این اقلیم دارای ۲۱۵ شهر می‌باشد که تفلیس از مهمترین شهرهای آن است (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷، ۴۵۳).

چون برخی جغرافیدانان مسلمان به وجود چشمه‌های آب گرم و حمام‌های دائماً گرم در تفلیس (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۱۶۲؛ ابودلف، ۱۳۴۲، ۴۶) اشاره کرده‌اند، به همین دلیل استدلال مارشال لانگ در بیان وجه تسمیهٔ این شهر قابل قبول می‌نماید، زیرا وی ضمن ذکر این نکته که در منابع عربی تفلیس را تفلیس و در منابع اروپایی تبیلیسی نامیده‌اند، خاطر نشان می‌شود که علاوه بر اینکه تفلیس از کلمهٔ گرجی تبیلی به معنای گرم، مشتق شده است، به چشمه‌های آب گرمی اشاره دارد که سبب شهرت شهر مزبور بوده‌اند (لانگ، ۱۳۷۳، ۱۱۰). در مورد مذهب و فرهنگ مردمان تفلیس همین بس که آنان را مردمانی سنی مذهب که سالم و غریب نوازند و با غیر بومی‌ها و کسانی که اندکی فهم یا بهره‌برداری از ادب داشته باشند علاقه‌مند هستند، ذکر نموده‌اند (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۸۹).

آبخاز منطقه‌ای است در شمال غربی گرجستان که برخی از مورخان آن را جزو ارمنستان ذکر کرده‌اند. مسعودی ابخاز را نام یک قوم دانسته، می‌آورد: «مجاور دیار الان قومی هست که آن را آبخاز گویند و پیرو دین نصاری است و اکنون دارای پادشاه است.» (مسعودی، ۱۳۴۴، ج ۱، ۱۹۸-۱۹۹). ابن حوقل نیز درباره آن می‌نویسد: «نام دیگر ابخاز، لایجان است که جزو شهرهای اران می‌باشد. پادشاه ابخاز پس از شروان‌شاه بزرگترین حکمران منطقه است و بلاد متصرفی او به قسمتی از نواحی کوه‌های قبیق معروف به لایجان‌شاه می‌رسد و مذهب او نصرانی است.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۸۲-۸۳).

پ) اران - آلبانیا (جمهوری آذربایجان)

نام آلبانیا و آلبان‌ها در آثار مؤلفان اواخر سده چهارم و سده سوم پیش از میلاد ذکر شده و در این زمان، در جهان باستان شهرت داشته‌اند. طبق برخی گزارش‌ها، آلبان‌ها در سپاه داریوش سوم، آخرین شاه هخامنشی، به هنگام پیکار گوگمل در سال‌های ۳۳۱-۳۳۰ ق.م حضور داشته‌اند (رضا، ۱۳۸۰، ۶۵-۶۶). شایان ذکر است که در منابع اسلامی و متون عربی در آغاز به صورت الران و سپس با گذشت زمان به صورت اران نوشته شده است.

قزوینی موقعیت جغرافیایی اران را این‌گونه می‌نویسد: «ناحیه‌ای است میان آذربایجان و ارمنیه و بلاد گرمسیر، شهری بسیار به آن سرزمین آباد است، معموره‌های آن جنزه و شروان و بیلقان است.» (قزوینی، ۱۳۷۳، ۳۰۷). ابن حوقل وسعت آن را چنین بیان می‌کند: «اران از کنار آب ارس تا آب کُر، بین النهرین ولایت اران است.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۳۰۷). یاقوت حموی نیز اران را نامی عجمی-فارسی - ذکر می‌کند (حموی، ۱۹۷۹، ج ۱، ۱۶۴).

ولایات اران - آلبانیا (آذربایجان) عبارتند از:

۱) **بردعه:** ابن حوقل بردعه را این‌گونه معرفی می‌کند: «شهر بردعه مهم‌ترین ناحیه اران و چشم آنجاست. از روزگار قدیم همچنان بزرگ بوده است. درازی آن در حدود یک فرسخ و پنهانیش اندکی کمتر است.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۸۶-۸۷) و یاقوت حموی می‌نویسد: «بردعه شهر بزرگی است که قصبه ناحیه اران است و گروهی از دانشمندان بدان منسوب‌اند.» (حموی، ۱۳۴۵، ۳۲) و اینکه «شهری بزرگ بوده در ولایت اران بیشتر از یک فرسخ در یک فرسخ. قباد، پادشاه ایران آنجا را ساخته و بسیار خوب شهری بوده [است]» (قزوینی، ۱۳۷۳، ۵۸۹). مقدسی ضمن اینکه بردعه را قصبه‌ای از اران ذکر می‌کند، بر خلاف دیگر جغرافیدانان مذکور تفلیس و ابخاز را نیز از شهرهای مهم آن به شمار می‌آورد (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱، ۷۳).

۲) **باکو:** ریشه نام باکو به روشنی دانسته نیست. این نام در آثار مؤلفان اسلامی به گونه‌های مختلف آمده است. مسعودی در آثار خود آن را «باگه» (مسعودی، ۱۳۴۹، ۵۸)، مؤلف ناشناس **مجم‌التواریخ** و مقدسی آن را «باکوه» (مجم‌التواریخ، ۱۳۱۸، ۴۷۲؛ مقدسی، ۱۳۶۱، ۵۵۷)، ابودلف، حموی، قزوینی و مستوفی و بسیاری دیگر از جغرافیدانان علاوه بر اینکه از آن با عنوان «باکویه» (ابودلف، ۱۳۴۲، ۵۸؛ حموی، ۱۹۷۹، ۳۲۸؛ قزوینی، ۱۳۷۳، ۶۵۹؛ مستوفی، ۱۳۳۶، ۱۰۶) یاد کرده‌اند، بلکه به وجود نفت در آن نیز معتقد بوده‌اند، اما جالب این است که در مؤلف ناشناس **حدود العالم** درباره باکو می‌نویسد: «باکو شهرکی است بر کنار دریا و به کوه نزدیک و هر نطف[نفت] که به ناحیت دیلمان بکار برند، از آنجا برند.» (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۱۶۴) چون کتاب **حدود العالم** اولین کتاب جغرافیایی به زبان فارسی است که برای پادشاهان آل‌فریغون نوشته شده است، پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که باکو نامی فارسی است. این امر گفته مینورسکی را که تعلیقاتی بر **سفرنامه** ابودلف نوشته است، نقض می‌کند، زیرا مینورسکی معتقد بود که باکو نامی است که غربی‌ها برای باکو یا باکه که بعدها در دوره صفویه به

بادکوبه، یعنی باد رفته معروف گشته است، انتخاب کرده‌اند (ابودلف، تعلیقات مینورسکی، ۱۳۴۲، ۱۰۴).

۳) نخجوان: از این شهر در آثار تاریخی و جغرافیایی با اشکال مختلفی ذکر شده است؛ چنانکه از آن با عنوان «نشوی» (ابن خردادبه، ۱۳۷۱، ۸۹؛ یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۲، ۵۰۱؛ ابن فقیه، ۱۳۴۹، ۱۳۰؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۹۱) و «نخجوان» (قزوینی، ۱۹۶۰، ۴۹۳) یاد شده است. جالب توجه است که مؤلف ناشناس **حدودالعالم عین کلمه «نخجوان»** (حدودالعالم، ۱۳۴۰، ۱۶۰) را به کار برده است.

۴) شروان: ابن فقیه می‌نویسد که «انوشروان آن را بساخت.» (ابن فقیه، ۱۳۴۹، ۱۳۲). این نشان می‌دهد که نام شروان نامی ایرانی و برگرفته از نام انوشیروان است که احتمالاً به مرور زمان به شروان تغییر شکل داده است. مقدسی شروان را «دستی بزرگ، ساختمان‌ها از سنگ، جامع در بازار است و نه‌ری آن را می‌شکافد.» (مقدسی، ۱۳۶۱، ۵۵۷) معرفی می‌کند، اما تعریف جامع از شیروان را قزوینی ارائه می‌دهد: «ولایتی است مستقل نزدیک به دربند. گویند که انوشیروان او را بنا نهاده و به اسم او مسمی شده و گویند که قصه خضر و موسی-علیه السلام- در شروان واقع شده و پادشاه آن ملک را «اخستان» گویند.» (قزوینی، ۱۳۷۳، ۶۸۳) و در نهایت، حمدالله مستوفی وسعت آن را چنین بیان می‌کند: «از کنار آب کُر تا دربند باب الابواب ولایت شروان است.» (مستوفی، ۱۳۳۶، ۱۰۶).

۵) گنجه: این شهر نیز در آثار تاریخی و جغرافیایی به اشکال مختلفی ذکر شده است؛ چنانکه ابن حوقل و مقدسی از گنجه با عنوان «جنزه» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۹۶؛ مقدسی، ۱۳۶۱، ۸۸) نام برده‌اند. ابن حوقل درباره آن می‌نویسد: «جنزه شهری زیبا و پر برکت و آبادان و پر جمعیت است و مردم آن جوانمرد و دارای خوی های پاک و پسندیده و نیز خوشرفتاری و غریب دوست و دوستار دانشمندان‌اند.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۸۸) مستوفی ضمن این که گنجه^۴ را در اثرش **نزهت القلوب** همراه با دیگر شهرهای ایران بسیار جالب

توصیف نمی‌نماید، آن را شهری اسلامی خوش آب و هوا و مرتفع ذکر می‌کند که در سال سی و هفت هجری ساخته شده است (مستوفی، ۱۳۳۶، ۱۰۵).

۶) **شماخی:** این شهر نیز در آثار تاریخی و جغرافیایی با اشکال مختلفی ذکر شده است. مقدسی آن را شماخیه معرفی کرده، می‌نویسد که در پایه کوه است و ساختمان-هایش از سنگ و گچ است (مقدسی، ۱۳۶۱، ۵۵۷). مستوفی نیز آن را قصبه‌ای از شروان معرفی می‌کند که دارای آب و هوایی گرم و ملایم و بهتر از مواضع دیگر است، صخره موسی (ع) و چشمه حیوان در آن قرار دارد و انوشیروان عادل آن را ساخته است (مستوفی، ۱۳۳۶، ۱۰۶).

۷) **شکی:** مؤلف ناشناس *حدود العالم شکی* را چنین معرفی می‌کند: « ناحیه‌ای است از ارمینیه، آبادان و با نعمت » (حدود العالم، ۱۳۴۰، ۱۶۲) و مقدسی می‌نویسد: « شکی در دشت است و اکثریت آن با نصارا و جامع آن در بازار مسلمانان است. » (مقدسی، ۱۳۶۱، ۵۵۸).

ت) داغستان

داغستان بخشی از قفقاز است که یک سوم مساحت آن را در بر می‌گیرد. نام داغستان برای اولین بار در قرن شانزدهم به این سرزمین اطلاق شده است (بریل^۳، ۱۹۸۳، ۸۵). در هیچ کدام از منابع جغرافیایی به نام داغستان اشاره نشده و اکثر جغرافیدانان بیشتر به کوه لکزی، کوه قیتق و کوه قباق اشاره کرده‌اند. دهخدا درباره وجه تسمیه داغستان می‌نویسد: «داغستان مرکب از داغ ترکی به معنای کوه و ستان است. مساحت آن ۲۹۸۴۰ هزار گز مربع و مردمان ساکن در این سرزمین از نژاد لزگی‌اند.» (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۶، ۹۰۶۷).

این ولایت به قول مسعودی در سنه ۳۲۲. ه/ ۹۴۴ م سه مملکت را به این قرار: اول، قیطاق که از دربند به شمال واقع و حکومتگاه آن سمندر؛ دوم، سریر که در طرف شمال غربی و سه منزلی دربند؛ سوم، کوهستان قموق در جانب شمالی سریر و غربی قیطاق که

دین نصاری داشته، اطاعت روسا می کنند و ایشان را پادشاه نیست.» (مسعودی، ۱۳۴۴، ج ۱، ۱۸۹-۱۹۱) در بر می گرفت. یعقوبی درباره وجه تسمیه سریر، یکی از سه مملکت اخیر الذکر می نویسد: «به خاطر تختی از طلا بود که بعضی از پادشاهان عجم و به قولی انوشیروان آن را فرستاده بودند و بدان جهت سریر می نامیدند.» (یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۲، ۲۸۶). کثرت اقوام در داغستان باعث شده که مورخان و جغرافیدانان مسلمان در کتب خود درباره داغستان- در آن زمان قوم لگزی - چنین بنویسند: «کوه قبچ کوهی بس بزرگ است و گویند مردم آنجا به سیصد و اند زبان تکلم می کنند و من این را نمی پذیرفتم، تا آنکه کوه سبلان واقع در اردبیل را که قرای متعدد دارد دیدم که هر قریه ای به یک زبان خاص جز زبان فارسی و آذری سخن می گفتند.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۹۲-۹۳). مستوفی در مورد موقعیت جغرافیایی داغستان و قوم لگزی چنین می نویسد: «کوه البرز کوه عظیم است و متصل به باب الابواب است و کوه های فراوان پیوسته؛ چنانکه از ترکستان تا حجاز کمابیش هزار فرسنگ طول دارد و بدین سبب، بعضی آن را از کوه قاف شمارند. طرف غربش که به جبال گرجستان پیوسته کوه لگزی خوانند و در صورالاقالیم آمده که در کوه لگزی امم فراوان می باشد؛ چنانکه به هفتاد و چند زبان سخن می گویند و در آن کوه عجایب بسیار می باشد.» (مستوفی، ۱۳۳۶، ۱۹۱-۱۹۲). شاید همین گفته ها باعث شده که دهخدا در دایره المعارف خود در توزیع لکزیه بنویسد: مردم لکزیه به حدی زبان یکدیگر را نمی دانند که با زبان های ترکی یا فارسی و عربی مقاصد خود را به یکدیگر می فهمانند (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱۲، ۱۷۲۵۵).

ابوالفداء می نویسد: «کوه قیتق- این کوه از ساحل دریای خزر نزدیک به باب الابواب به طرف جنوب کشیده شده. در «العزیزی» آمده است که: آن را جبل الالسن (= کوه زبان ها) گویند، زیرا در آن امت های مختلفی با لغات مختلفی زندگی می کنند و گویند: در آنجا سیصد زبان مختلف باشد. در طرف شمال این کوه قیتق ها باشند و در جانب جنوبی لکزی ها.» (ابوالفداء، ۱۳۴۹، ۹۸).

نتیجه گیری

این پژوهش با استفاده از متون تاریخی و جغرافیایی قرون اولیه اسلامی تا قرن نهم هجری که در طی آن بیشترین متون تاریخی و جغرافیایی تصنیف گردیده، نوشته شده است، زیرا پس از قرن نهم هجری متون جغرافیایی اهمیت خود را از دست داده، به ندرت تألیف می‌گردند و دیگر به طور کامل و جامع جغرافیای تاریخی قفقاز مورد توجه قرار نمی‌گیرد، مگر تا قرن سیزدهم هجری که در آن زمان حاج زین‌العابدین مراغه‌ای در اثر خود **بستان‌السیاحه** به طور نسبتاً جامعی به ذکر جغرافیای تاریخی منطقه قفقاز پرداخته است. نکته جالب توجه در بررسی‌های ناشی از این پژوهش، این است که در تمام منابع تاریخی و جغرافیایی مورد مشاهده، مورخان و جغرافی‌دانانی مانند ابن خردادبه، یعقوبی، ابن فقیه، حموی در زمان توصیف اران و گرجستان، این مناطق را جزو ارمنیه (ارمنستان) ذکر نموده‌اند. دسته‌ای دیگر مانند اصطخری، جیهانی، ابن حوقل، مؤلف حدود العالم، مقدسی، ابوالفداء و مستوفی از آنان، تنها قسمتی از قفقاز جنوبی را جزو ارمنیه تلقی کرده و در مورد اران، جدا از ارمنیه و غالباً در کنار آذربایجان و ارمنیه، بحث کرده‌اند. مقدسی تنها جغرافی‌دانی است که ضمن اینکه برای منطقه قفقاز و آذربایجان از کلمه «رحاب» استفاده کرده، آن را به سه بخش جداگانه اران، ارمنیه و آذربایجان تقسیم نموده است که تقریباً این تقسیم‌بندی به استثنای عدم ذکر مستقیم نام گرجستان و داغستان، امروزه نیز شایع است. شایان ذکر است که هیچ‌یک از مورخان و جغرافی‌دانان مذکور نامی از داغستان به معنای امروزی آن نبرده و تنها از این قسمت از قفقاز، با عناوین کوه‌های قبق، قیتق و یا کوه لکزی یاد کرده‌اند و نام داغستان ساخته و پرداخته قرن شانزدهم میلادی است. در میان مورخان مسعودی تنها کسی است که ضمن اینکه با تفصیل بیشتری در مورد گرجستان بحث نموده است، برای آن از واژه جوریه یا جورجین که شباهت کاملی با ضبط لاتین گرجستان؛ یعنی جورجیا دارد، استفاده نموده است. همچنین، مشاهده می‌شود که برخی از این مورخان و جغرافی‌دانان چون: مقدسی، قزوینی و

میرخواند ساخت شهرهایی، چون: شروان، برذعه و حتی تفلیس را به شاهان ساسانی چون قباد و انوشیروان نسبت داده‌اند که این حاکی از گستره نفوذ ایران در این مناطق از دوران باستان بوده است. در پایان، نکته جالب توجه این است که، هیچ کدام از مورخان و جغرافیدانان یاد شده، لفظ آذربایجان را به عنوان ولایات ماورای ارس-جمهوری آذربایجان- به کار نبرده، بلکه آن را در مورد آذربایجان (غربی و شرقی) ایران استعمال کرده‌اند. به طور قطع، می‌توان گفت که اطلاق نام آذربایجان بر ایالات ایران ساخته و پرداخته دولتمردان شوروی سابق و ملی‌گرایان جمهوری آذربایجان کنونی و یک جعل تاریخی است.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- چو آمد بر شهر مکران گذر
سوی کوه قاف آمد و باختر (فردوسی، ۱۳۸۱، ج ۱، ۲۲۱)
- اگر تیغ تو هست سندان شکاف
سنانم بدرد دل کوه قاف (فردوسی، ۱۳۸۱، ج ۱، ۴۱۹).
- ۲- به عزم دستبوسش قاف تا قاف
کمر بسته کله داران اطراف (نظامی، ۱۳۴۴، ص ۲۹۶).
- ۳- چون به سر کوه قاف نقطه فا دان
خطه بغداد در ازای صفاهان
عمان و محیط و نیل و جیحون
جودی و حرا و قاف و ثهلان
- خاقانی خاقان و کنار و کُر و تفلیس جیحون شده آب کُر و تفلیس و سمرقند (خاقانی، بی‌تا، ص ۳۵۹، ۳۵۴، ۷۷۰)
- ۴- چند شهر است در ایران مرتفع تر از همه بهتر و سازنده تر از خوشی آب و هوا
گنجه پر گنج در اران، صفاهان در عراق در خراسان مرو و طوس، در روم باشد اقسرا

منابع

- ۱- ----- (۱۳۵۶). البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲- ابرو، حافظ. (۱۳۷۰). زبده التواریخ، ج ۱، مقدمه و تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سید جوادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، نشر نی.
- ۳- ابن العبری، غریغوریس ابوالفرج. (۱۳۶۴). ترجمه تاریخ مختصر الدول، ترجمه دکتر محمد علی تاج پور و دکتر حشمت الله ریاضی، تهران: انتشارات اطلاعات.

- ۴- ابن خردادبه، عبدالله. (۱۳۷۱). *المسالك و الممالک*، تحقیق دخویه، و ترجمه سعید خاکروند، با مقدمه آندره میکل، تهران: موسسه انتشارات تاریخی میراث ملل.
- ۵- ابن رسته. (۱۳۶۵). *الاعلاق النفیسه*، ترجمه و تحقیق حسین قرچانلو، تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.
- ۶- ابن فقیه، ابوبکر اسحاق همدانی. (۱۳۴۹). *مختصر کتاب البلدان* (بخش مربوط به ایران)، تحقیق دخویه و ترجمه ح. مسعود، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۷- ابوالقاسم فردوسی. (۱۳۸۴) *شاهنامه فردوسی*، با نمونه خوانی ارغوان غوث، ج ۱، تهران: انتشارات هرمس.
- ۸- ابودلف. (۱۳۴۲). *سفرنامه ابودلف در ایران*، با تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین.
- ۹- ابولفداء، الملک الموید. (۱۳۴۹). *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: انتشارات بنیاد و فرهنگ ایران.
- ۱۰- اصطخری، ابو اسحق ابراهیم. (۱۳۴۷). *ترجمه مسالك و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۱- امیر احمدیان، بهرام. (۱۳۸۱). *جغرافیای کامل قفقاز*، تهران: انتشارات سازمان جغرافیای نیروهای مسلح.
- ۱۲- بدلیسی، شرف خان. (۱۳۴۳). *شرفنامه*، با مقدمه و تعلیقات و فهارس محمد عباسی، تهران: موسسه مطبوعاتی علمی، برگزیده مشترک *یاقوت حموی*. (۱۳۴۵). ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- ۱۳- بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۳۶۷). *فتوح البلدان*، ترجمه و مقدمه، محمد توکل، تهران: انتشارات نقره.
- ۱۴- پاسدر ماجیان، هراند. (۱۳۷۷). *تاریخ ارمنستان*، ترجمه محمد قاضی، تهران: انتشارات زرین.
- ۱۵- جیهانی، ابو عبدالله. (۱۳۶۸). *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، تعلیق فیروز منصوری، مشهد: شرکت به نشر، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۱۶- *حدود العالم من المشرق الی المغرب*. (۱۳۴۰). به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران. حموی، یاقوت. (۱۳۹۹/ق/ ۱۹۷۹ م). *معجم البلدان*، ج ۱ و ۲. لبنان؛ بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
- ۱۷- خاقانی شروانی، حسام العجم ابراهیم بن علی. (بی تا). *دیوان خاقانی*، تصحیح و تحشیه و تعلیقات علی عبدالرسولی، تهران: چاپخانه مروی.
- ۱۸- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). *لغت نامه*، ج ۶ و ۷، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۱۹- دینوری، احمد بن داود بن ابوحنیفه. (۱۳۶۴). *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- ۲۰- رضا، عنایت الله. (۱۳۸۰). *اران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۲۱- قزوینی، عمالدین ذکریا. (۱۳۷۳). *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه با اضافات جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح و تکمیل میر هاشم محدث، تهران: امیر کبیر.
- ۲۲- قزوینی، عمالدین ذکریا. (۱۳۸۰/ق/ ۱۹۶۰). *آثار البلاد و اخبار العباد*، بیروت: دار صادر-دار بیروت.

- ۲۳- گوگچه، جمال. (۱۳۷۳). قفقاز و سیاست امپراطوری عثمانی، ترجمه وهاب ولی، تهران: موسسه انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۲۴- مجمل التواریخ و القصص. (۱۳۱۸). تصحیح ملک الشعراء بهار و به همت محمد رمضانی، تهران: چاپخانه خاور.
- ۲۵- محمد ابن حوقل، ابن حوقل. (۱۳۴۵). صورة الارض. ترجمه جعفر شعار. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۶- مستوفی، حمدالله. (۱۳۳۶). نزهت القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۳۶.
- ۲۷- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۴۹). التنبیه و الاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۸- ----- (۱۳۴۴). مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۹- معلوف، لويس. (۱۳۷۴). المنجد، ج ۱. ترجمه محمد بندریگی. تهران: انتشارات ایران.
- ۳۰- معین الدین نطنزی. (۱۳۳۶). منتخب التواریخ معینی، تصحیح ژان اوبن، تهران: کتابفروشی خیام.
- ۳۱- مقدسی، ابو عبدالله احمد. (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ج ۲. ترجمه علینقی منزوی. تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران.
- ۳۲- میرخواند، میر محمد بن سید برهان الدین خوارزمشاه. (۱۳۳۹). تاریخ روضة الصفا، ج ۷، تهران: انتشارات مرکزی، خیام، پیروز.
- ۳۳- نظامی گنجوی. (۱۳۴۴). کلیات دیوان نظامی، با مقابله و تصحیح از روی صحیح ترین نسخ معتبر چاپی و خطی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۳۴- یعقوبی، احمد بن واضح. (۱۳۶۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

35- Brill. E.J, **Islam encyclopaedia**, volume II and volume V, Leiden, 1983.

36- Otis Hovey, Edmund, **Southern Russia and the Caucasus Mountains**, Bulletin of the American Geographical Society, Vol. 36, No. 6 (1904), pp. 327-341. Stable URL: <http://www.jstor.org/stable/198884> Accessed: 19/11/2008, 05:57